

# «سودای انقلاب فلسطینی»

گفتاری پیرامون منازعات هویتی مسئله فلسطین

حمید عظیمی، مدیر اندیشکده مرصاد

جلسه حیات سیاسی بسیج دانشجویی دانشگاه علامه طباطبائی (ره)

آبان ۱۴۰۲



اولین مسئله‌ای که در مورد پدیده فلسطین و بحران فلسطین با آن روبه رو هستیم آن است که زمین یک جاست، ملت جای دیگر. ما با بحث عصر استعمار در گذشته مواجه بودیم. مثلاً جمعیتی از یک جایی بیایند و در جای دیگری دولت تشکیل بدهند. مثلاً در این مورد آپارتاید را تجربه کرده‌ایم اما اینکه خروجی این آپارتاید این باشد که بخش اعظم جمعیت یک ملتی از آن سرزمین خارج شوند و هضم در محیط‌هایی که به آنجا رفتند نیز نشوند را تجربه نکرده بودیم. همچنان وقتی از زاویه دید عموم بدنه اجتماعی و حتی نخبگان درباره فلسطینی‌ها صحبت می‌کنیم، «فلسطینی‌ها» به کسانی اطلاق می‌شود که در داخل اراضی اشغالی حضور دارند و به شکل خاص‌تر آنهایی هستند که در داخل غزه زندگی می‌کنند. پیچیدگی اساسی مسئله فلسطین این است که اساساً عمده فلسطینی‌ها در داخل فلسطین نیستند و خارج از فلسطین حضور دارند. به همین

دلیل حرف زدن از فلسطین دچار یک ابهامی است که آیا ما درباره سرزمین حرف می‌زنیم؟ یا درباره یک ملت حرف می‌زنیم؟ اگر درباره سرزمین حرف می‌زنیم، خوب، مسیری که رفتیم، درست است. بحث غزه و تسلیح کرانه و از این دست صحبت‌هایی است که در ذهن انقلابی ما به شکل کلیشه تثبیت شده است. همگی این صحبت‌ها در مورد سرزمین فلسطینی‌ها بوده است، اما اگر درباره فلسطینی‌ها حرف می‌زنیم، کلاً ماجرا عوض می‌شود و از اینجا اساساً مشکلات ما شروع می‌شود

### تصویر روشنی از فلسطین نیست!

اولین مسئله این است که آیا آن چیزی که ما در مورد فلسطین می‌خواهیم اصلاً خود فلسطینی‌ها نیز آن را می‌خواهند یا خیر؟ آیا کلیشه فلسطین از نهر تا بحر که درباره آن صحبت می‌کنیم در حال حاضر نرخ رایج خود فلسطینی‌ها است؟ اینگونه به نظر نمی‌آید. چیزی که در مورد آن صحبت می‌کنیم مسئله یاسر عرفات و تشکیلات خودگردان و این بحث‌ها نیست. ما در مورد ملتی که سیزده یا چهارده میلیون جمعیت دارد و نسبت به آینده خودش موضع دارد صحبت می‌کنیم

مشکلی که در نگاه ما به فلسطین وجود دارد در این است که تصویر روشنی از دیدگاه فلسطینی‌ها و مسائل فلسطینی‌ها به عنوان انسان‌ها و ملتی که در واقع صاحب کشور خودشان هستند، نداریم.

ببینید ما در حال حاضر در فلسطین دو شاخه حماس داریم که این دو شاخه معمولاً از دور خیلی به چشم نمی‌آید و تفوا آنها را توجه نمی‌شویم. یک شاخه از حماس به قولی شاخه غزاوی است. اسماعیل هنیه و یحیی سنوار و امثال اینها و خود محمد ضیف در شاخه نظامی قسام نمایندگی آن را می‌کنند. در شاخه دیگری از حماس به آن حماس خارج می‌گوییم. حماس خارج تا حد زیادی حتی بخش عمده‌ای از فلسطینی‌های داخل فلسطین را که در خود غزه نیستند را نمایندگی می‌کند. به غیر از حدود دو میلیون نفر جمعیت غزه عمده جمعیت فلسطینی‌ها تحت تأثیر دو جریان هستند؛ حماس خارج که شناخته‌شده‌ترین چهره آن خالد مشعل است. فتحی‌ها و یک سری فصائل خردتر هم هستند که بعضی از آنها در سوریه و بعضی در لبنان متنفذ هستند

بین این دو شاخه تفاوت استراتژی‌های خیلی جدی وجود دارد. علت این تفاوت نیز دقیقاً شرایط متفاوتی است که آنها دارند. این دو شاخه تا حد زیادی باید شش میلیون آواره‌ای را نمایندگی کنند که اصلاً در داخل اراضی اشغالی نیستند. در واقع فلسطینی‌هایی را نمایندگی کنند که داخل کرانه غربی هستند و این دو دستگی یک سری جاها خودش را نشان داده است. در داستانی که کمابیش با آن آشنا هستید و مسئله سوریه و ورود حماس در آن قضیه و مسائلی که بعد از آن پیش آمد که نهایتاً دفتر حماس مجبور شد از سوریه خارج شود و به قطر برود نشان دهنده همین دو دستگی است.

به چه چیزی می‌خواهم برسیم؟ به این می‌خواهم برسیم که معمولاً یک دوگانه‌ای وجود دارد که یک عده در دنیای اسلام راه‌حل مسئله

فلسطین را در واقع سلاح می‌دانند و عده‌ای دیگر راه‌حل این مسئله را دیپلماسی و مذاکره می‌دانند. به نظر من چیز سومی در این وسط مفقود است و آن چیزی است که ما دقیقاً به آن فکر نمی‌کنیم. آن مسئله سیاست است. سیاست نه دیپلماسی است، نه مذاکره است و از طرفی نه فقط سلاح. سیاست یعنی اینکه شما بتوانی قدرت فیزیکی و واقعی، اما مستند به مردم خلق کنید. یعنی قدرت واقعاً خلق کنید نه اینکه صرفاً مذاکره کنید. از قدرت‌های دیگر استفاده کنید اما روی نقطه تعادلی تعهداتی نیز به وجود بیاوری

سیاست آن لحظه‌ای است که از خود و آن و جمعیت آن  
ملت بتوانی قدرت خلق کنی

قدرتی نیز که خلق می‌کنی در واقع بتواند تصرف کند. یعنی این مردم بتوانند کف خیابان بریزند. این مردم بتوانند رأی بدهند. این مردم بتوانند سلاح بردارند و بالاتر از آن این مردم بتوانند سلاح تولید کنند .

زمانی که مسئله مردم می‌شود و مکانیسمی شکل  
می‌گیرد که اجازه می‌دهد از توده‌ها قدرت خلق شود  
یعنی سیاست خلق شده است.

بنابراین مسئله من درباره فلسطین این است که ما در دوگانه‌ای که درست کرده‌ایم، گم شده‌ایم. جمهوری اسلامی در حال حاضر در یک طرف قصه فقط به مرحله سلاح آن فکر می‌کند و اگر هم مردم نباشند، راه‌هایی برای آن پیدا کرده است که چطوری این

سلاح را به کار ببرد. اما مسئله سیاست، صلح نیست. از قضا یک پای سیاست همیشه جنگ است. از طرفی هم مسئله سیاست فقط سلاح نیز نیست، مسئله این است که مردم را چطوری پای سلاح بیاوریم؟ مردم را چگونه پای قدرت بیاوریم؟ ما این بخش را از دست دادیم و از آنجا که این بخش را از دست دادیم، راه حل سیاسی برای فلسطین همچنان نداریم.

ما تا اینجا این را می دانیم که اسرائیل را نمی خواهیم و می خواهیم اسرائیل را حذف کنیم اما این را نمی دانیم که فردا روزی اگر زمین دهان باز کرد و همه یهودیان زیر زمین رفتند آنجا چه می خواهیم؟ چه اتفاقی قرار است بیفتد؟ چه چیزی جایگزین اسرائیل خواهد بود؟

حالا بنده اصلاً مسئله مهاجرین یهود را در این پیچیدگی در نظر نمی گیرم. فرض کنیم که ما در نقطه قبل از حرکت صهیونیسم هستیم و یک وضعیت این شکلی داریم. نسبت ما با ملت فلسطین یا فلسطینی ها چیست؟ این سؤالی است که روشن نیست و همین باعث شده که ما از بخش عمده بدنه فلسطینی ها که در خارج از غزه قرار می گیرند بریده شویم و مناسبات جدی ای با آنها نداشته باشیم. البته از نظر من علت این مسئله نیز عمدتاً به همین برمی گردد که ما در ایران سیاست نداریم. عملاً ما پدیده های تحت عنوان سیاست در ایران نداریم به همین دلیل نیروی سیاسی نیز در صحنه وجود ندارد.

در حال حاضر اینها (فلسطینی ها) مقاومت می کنند. برای چه؟ برای اینکه آن چیزی که دارند را از دست ندهند. این خب، یک وضعیت

است اما یک وقت هم هست که او می‌جنگد برای آن که یک رؤیایی را پدید بیاورد. برای آینده‌ای که می‌خواهد آن را خلق کند می‌جنگد. اینجاست که باید قوه خلاقه‌ای با سیاست همراه باشد که بتواند مردم را حول یک ایده و تصویری که آنها از آینده‌شان دارند جمع کند. باید به آنها این اراده را بدهد که سلاح به دست بگیرند و برای این موضوع مبارزه کنند.

در حال حاضر دوگانه‌هایی بین فلسطینی‌ها نیز وجود دارد. در اندیشه‌های اسرائیلی تأکید می‌شود؛ غزه یک مسئله مصری است و یک مسئله فلسطینی نیست، کرانه نیز یک مسئله اردنی است و یک مسئله فلسطینی نیست. آنها می‌گویند قدری که غزه و کرانه باختری به مصر و اردن ربط دارند به همدیگر به عنوان یک کل واحدی به اسم فلسطین ربط ندارد.

می‌بینید؟ اسرائیل در حال خلق تصویر است. او تصویر خلق می‌کند از اینکه فارغ از بحث جنگ من اسرائیل چه چیزهایی نمی‌خواهم باشم و آن آینده‌ای که برایتان در حال تصویر هستم چطور آینده‌ای است.

با این دید کلان، در اتفاقی که در جهان در جریان است همین را به عینه می‌بینیم. یک غزه‌ای داریم که در اوج ماجراها است. همه نگاه‌ها معطوف به غزه است همه اتفاق‌ها در آن تراکم جمعیتی و نقطه فشرده مکانی در حال رخ دادن است. اما در طرف بیرون غزه‌ای را شاهد هستیم که در واقع اصلاً آن گرما و حرارت در آن قابل قیاس

نیست



## نقش اردن در مسئله فلسطین

منشأ این سردی چیست و چرا اتفاقی که در بیرون از غزه در حال رخ دادن است، تناسبی با چهارده، پانزده هزار شهیدی که بسیار رقم عجیب و غریبی برای این بازه زمانی است، ندارد. الآن که بیشتر از یک ماه گذشته است و به چهارده هزار شهید رسیده‌ایم، هنوز هم افقی برای آینده جنگ نداریم. جنگ چه زمانی به صورت کامل تمام می‌شود و چقدر این ماجرا و فجایع ادامه خواهد داشت. در مجموع هنوز بیرون از غزه فضا سرد است و این اتفاقات تناسبی با اتفاقات داخل غزه ندارد.

ما سعی کردیم یک تجربه‌ای خلق کنیم که شاید دوستان با داستان تجمع طریبیل و مرز اردن کمابیش آشنا باشند.

قضیه آن چیست؟ قضیه این است که حداقل از این ده میلیون فلسطینی‌ای که بیرون غزه زندگی می‌کنند، شش میلیون آن نزدیک کشور اردن هستند. یعنی بزرگ‌ترین واحد جمعیتی فلسطینی‌ها که به شکل مجتمع در یک جایی باشند، در داخل اردن زندگی می‌کنند و از طرفی اردن نیز یکی از جاهایی است که به شدت آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها در آن بیشتر از مصر، غزه و حتی از کرانه در آن سرمایه‌گذاری کردند.

در ذهنیت اسرائیلی‌ها یک شعاری وجود دارد و آن این است که اردن همان فلسطین است. این یک چیز کلیشه و تثبیت‌شده است که اساساً جای زندگی فلسطینی‌ها در اردن است. فلذا مسئله اردن به شدت با مسئله فلسطین آمیخته است. نه فقط در ذهن اسرائیل بلکه به لحاظ واقعیت هم وقتی درباره ملت فلسطین بخواهیم

صحبت کنیم و به جایی اشاره کنیم، باید به اردن اشاره بکنیم. بعد از جنگ ۴۸ یک سیل جمعیت فلسطینی به سمت اردن و جاهای دیگر مهاجرت داده شدند. عمدتاً جمعیت اصلی اردنی‌ها یک سری عشایر شرق رود اردنی هستند که یک جمعیت عشایری که عمدتاً بادیه‌نشین بودند. اردنی‌ها در ابتدا جمعیت زیادی نبودند و با موج هجوم فلسطینی‌ها به اردن به سرعت توازن جمعیتی آنها با فلسطینی‌ها به هم خورد. تفاوت‌های جدی فرهنگی-اجتماعی نیز از ابتدا داشتند. یعنی اینها کاملاً به قولی جمعیت عشایری و بدوی بودند. در حالی که فلسطینی‌ها به خاطر اینکه در نقطه ساحلی و به شدت تجاری زندگی می‌کردند جزو شهری‌ترین قوم‌های عرب بودند. فلسطین در واقع جزو اولین نقاط جهان عرب بود که در ارتباط با غرب مدرن قرار گرفت و به قولی مدرنیته و شهرنشینی پشت آن وجود دارد. می‌شود گفت فلسطینی‌ها جمعیت کلاً شهرنشینی بودند که به سمت اردن و عدن هجوم آورند و تناسبی نیز با بافت اجتماعی اردنی‌ها نداشتند.

در این وضعیت انگلیسی‌ها برای کنترل و حفظ توازن میان اردنی‌ها و فلسطینی‌ها ورود کردند. یک عنصر سوم را به اسم خاندان هاشمی در ابتدا آورند که بعد از داستان‌های جنگ‌های سعودی در شبه جزیره یک کارویژه دیگر هم داشتند. کارویژه خاندان هاشمی این می‌شود که بین فلسطینی‌هایی که به اردن آمدند و اردنی‌هایی که می‌خواهند اصالت خودشان را در این خاک حفظ کنند تعادل نسبی ایجاد کند

زمانی که فلسطینی‌ها به تدریج که بیشتر شدند بحث یاسر عرفات و جنبش فتح نیز رشد پیدا کرد. در این زمان هم جنبه شهری فلسطینی‌ها غلبه پیدا کرد و هم جمعیت آنها نسبت به اردنی‌ها افزایش پیدا کرد. در همین هنگام بود که داستان «ایلول اسود» پیش آمد. رفته رفته فلسطینی‌ها تلاش کردند استقلال سیاسی برای خودشان در درون اردن ایجاد کنند و دولتی در دولت اردن برای خود ایجاد کنند. فلسطینی‌ها در یک توافقی شهرک‌ها و مخیم‌های بزرگی در یک سری شهرها مثل اربد که جمعیت فلسطینی خوبی داشتند و مسلح نیز بودند را به دست گرفتند. رفته رفته حرف دولت را نیز خیلی دیگر جدی نمی‌گرفتند. این مسائل منجر به یک درگیری اساسی شد که به آن داستان «ایلول اسود» می‌گویند. ایلول اسود جنگ خونینی بود که در نهایت منجر شد عمده سران جنبش فتح در آن مقطع از اردن بیرون انداخته شوند. یک سری از سران جنبش به تونس و یک سری هم به لبنان و جاهای دیگر رفتند

حالا این سیستم با یک چنین خاطره و تاریخی سرپاست. یعنی یک گسلی بین فلسطینی‌ها و اردنی‌ها وجود دارد. فلسطینی‌ها به این فکر می‌کنند که ما چطوری اینجا تثبیت شویم؟ نه اینکه چطوری به کشورمان برگردیم. یعنی حداقل در واقع کارهای سیاسی که می‌کنند برای این مسئله است که اولاً حق شهروندی می‌خواهیم، بعد اینجا می‌خواهیم خانه بخریم، ملک بخریم، تجارت راه بیندازم، بعد از آن نیز به پاسپورت اردنی نیاز داریم و... به تدریج در بافت اردن، فلسطینی‌ها در حال نفوذ هستند و سیستم سیاسی نیز با یک

شیب ملایمی سعی می‌کند آنها را در آن سیستم حذف کند و خود فلسطینی‌ها نیز مقاومت آنچنانی در قبال این اتفاق ندارند. آن کسی که مقاومت دارد، چه کسی است؟ اردنی‌الاصولها مقاومت اصلی را می‌کنند. آنها مقاومت می‌کنند که فلسطینی‌های اردن به عنوان اصلی‌ترین جمعیت فلسطینی آنجا ریشه بدوانند. جای آنها سفت شود و داستان یک سره شود. فعلاً نیز توجیهی می‌آورند که اگر اینها را حل کنیم، پشت بند آن نیز دیگران می‌آیند. با این شش میلیون ساکن اردن ماجرا تمام نمی‌شود. حداقل رژیم برای اینکه آینده سیاسی خودش را تضمین کند و نخواهد که یک رژیم آپارتاید بماند و اگر قرار باشد در انتخابات‌هایشان عرب‌ها یک نسبت جمعیتی متعادلی با یهودی‌ها داشته باشند، آن دولت دیگر دولت یهودی نمی‌ماند. مخصوصاً حالا که با سیر رشد جمعیت عرب‌های داخل فلسطین همراه هستیم

لذا این دید به شکل محکمی وجود دارد که اسرائیل بالأخره یک بهانه‌ای پیدا می‌کند، چهار، پنج میلیون نفر دیگر را به بیرون هل می‌دهد. به کجا می‌خواهد هل بدهد؟ عمده آنها را به اردن می‌روند و اگر قرار باشد که چنین اتفاقی بیفتد. خب، دیگر اصلاً مسئله این نیست که موازنه وجود دارد، دیگر رسماً آنجا یک دولت با اکثریت فلسطینی می‌شود و یک اقلیت اردنی. تمام کارکرد پادشاهی هاشمی در آنجا همین کارکرد سیاسی است که من چگونه تعادل بین این دو مؤلفه جمعیتی اردنی و فلسطینی را بتوانم به نحوی تنظیم کنم که کار به جلو برود.

برای آن که کار جلو برود اتفاقی که می‌افتد، این است که اقتصاد سیاسی این دولت به کمک‌های مستقیم خارجی که به صورت مستقیم و غیر مستقیم نزدیک به سه تا چهار میلیارد دلار است متکی است. مقدار زیادی هم به شکل سرمایه‌گذاری مستقیم از طرف خلیجی‌ها در مراحل مختلف سرازیر می‌شود

شاهد اقتصاد سیاسی رانتیری هستیم که در واقع با تزریق پول خارجی جلو می‌رود و از طرفی هم اقتصاد خردی که مبتنی بر فلسطینی‌هاست. یعنی چرخ اقتصاد اردن را پول خارجی می‌چرخاند. همچنین فلسطینی‌هایی هستند که کسب و کارها عمدتاً دست اینهاست به خاطر آنکه در جایگاه‌های دولتی و بزرگ‌ترین ساختار سیاسی آنجا که ساختارهای امنیتی آن است، فلسطینی‌ها را راه نمی‌دهند و آنها به شکل طبیعی در فضای اقتصاد آزاد کسب و کار راه می‌اندازند و چرخ اقتصاد اردن را به همین دلیل تا حد زیادی می‌چرخاند. در مجموع وضع اکثر فلسطینی‌های اردن خوب است. دستشان به دهانشان می‌رسد و شبکه‌های تجاری بزرگی در دنیا دارند. به دلیل آنکه قوم بی‌وطنی هستند کارهای تجاری مفصلی می‌کنند

خب، حالا ما با این فلسطینی‌ها می‌خواهیم چه کار کنیم؟ حالا من اصلاً درباره فلسطینی‌های اراضی ۴۸ حرفی نمی‌زنم. درباره فلسطینی‌های کرانه حرفی نمی‌زنم. فعلاً همین بخش از جمعیت فلسطین را وسط بگذاریم که اصلی‌ترین و بزرگ‌ترین گروه جمعیتی فلسطینیان هستند. ما با اینها می‌خواهیم چه کار کنیم؟

صحبت کردن از حذف رژیم صهیونیستی و فلسطین از بحر تا نهر، بدون اینکه شما واقعاً نسبتی با این جمعیت فلسطینی داشته باشید یعنی یک نیروی سیاسی‌ای آنجا داشته باشید که بتواند با تو وارد مناسبات واقعی و طبیعی شود و آن پروژه سیاسی تو را بخواهد جلو ببرد، اصلاً چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

### || ما کجای این داستان هستیم؟

واقعیت این است که ما درگیر یک سه‌گانه شیعی هستیم. سیاست را در ایران و در تشیع عربی حداقل، سه تا ضلع تعیین می‌کند. ما سه‌گونه تشیع داریم که اینها مستقیم به این داستان فلسطینی که عرض کردم، ربط دارد. یک تشیعی که من به آن تشیع محافظه‌کار ملی می‌گویم. یعنی چه؟ اولاً ما دیگر تشیع غیر سیاسی در واقعیت نداریم.

یعنی نیرویی به اسم تشیع غیر سیاسی که در واقع نیروی مؤثری نیز باشد، به شکل جدی در صحنه دیگر نداریم.

تمام این سه تا جریانی که می‌گویم، همه آنها به نحوی گونه‌ای از تشیع سیاسی هستند. نماد تشیع محافظه‌کار ملی برای من بیت آیت الله سیستانی است. به چه معنی؟

من نمی‌دانم که دوستان چقدر با موضوعات عراق و وضعیت آن آشنایی دارند. معمولاً تصویر ما از آقای سیستانی و کنشگری او مثلاً شبیه به حوزه سنتی خودمان است که اینها برای کسانی که عراق

را می‌شناسند، شوخی است. یعنی حد تأثیری که بیت آقای سیستانی در معادلات سیاسی عراق می‌گذارد حتی با آقای بروجردی زمان شاه نیز قابل مقایسه نیست. یعنی تأثیرات مستقیم تغییر معادلات مرحله به مرحله نه فقط در برد بلند بلکه دخالت مستقیم در تغییرات دولت به دولت هم توسط این بیت صورت می‌گیرد. اینها همه چیزهایی است که این دم و دستگاه در آن مستقیم تأثیر می‌گذارد و یک افق و دیدگاهی دارد که این تأثیر را به کدام سمت می‌برد

آن افق و دیدگاه دو عنصر دارد: ۱. دولت-ملت را به عنوان چارچوب اقدام خودش پذیرفته است. پذیرفته که مرزها دولتهایی که وجود دارد و باید در درون همین پروژه سیاسی را پیش برد. لذا سوبه های سیاسی برون مرزی پیدا نمی‌کند. نمی‌خواهد این معادله‌های ملی را به هم بزند. بیشتر دنبال این است که دولت-ملتی شکل بگیرد که در آن شیعه ساکن‌دار و پیشران است، جاهایی که شیعه جمعیت جدی دارد، آنجا با کار حزبی منطقی، با کار مدنی منطقی، در یک رقابت سیاسی متعادل، جایگاه شیعه تثبیت شود. مسئله آنها نیز شیعه است. مسئله آنجا مسئله سکولاری که در پی یک دولت مدنی باشد نیست، مسئله اینجاست که می‌خواهد دولتهایی را شکل بدهد که شیعه در آن قدرت داشته باشد، اما چارچوب دولت را هم پذیرفته است، با همین دولتهایی که وجود دارند و در قالب نقش‌آفرینی سیاسی به معنای واقعی کلمه می‌خواهد که قدرت این جمعیت شیعی را تثبیت کند. این نیز بُعد محافظه‌کار آن است. یعنی نمی‌خواهد که با نظم جهانی درگیر شود. زیرا بنیان نظم جهانی

مرزهایی است که کشیده و دولت‌هایی است که به رسمیت شناخته است. یعنی یکی از حساس‌ترین موضوعات برای اقتدار جهانی تخطی از وضعیت فعلی دولت‌ها و مرزهای آنهاست. لذا اگر یک رژیم مثل ارمنستان نیز که می‌خواهد این بازی را یک طرفه عوض کند، به آن اجازه داده نمی‌شود، ولو اینکه پارادایم نقش‌آفرینی دولت ارمنستان دور از فرانسه و دولت‌های اروپایی نباشد. مسئله اینجا یک خط قرمز است که فقط باید در چارچوب بین‌المللی پیگیری شود. هیچ‌کسی خارج از چارچوب بین‌المللی حق ندارد که به مرزها دست بزند. حق ندارد که دولت‌ها را تغییر بدهد. این حق اختصاصی نظام بین‌المللی و مشخصاً آمریکا است و اینها پذیرفتند.

نمونه عینی این اتفاقات نیز یک ماجرای مثل «ماجرای تشرین<sup>۱</sup>» می‌شود. این ماجرا را نباید با قضیه مرگ مهسا امینی خلط کرد، هرچند که هر دو ماجرا در ظاهر یک جنبش مثلاً سکولار ضد دینی است.

در ایران نیز اتفاقی که بیت جناب سیستانی دارد رقم می‌زند، این است که خودش را در میانه طیف تشیع روشنفکر یا اصلاح‌طلب با تشیع سنتی قرار می‌دهد و جایش را نیز در این ماجرا با موفقیت دارد تثبیت می‌کند. یعنی اینکه امروز در اصلاح‌طلبان صحبت از تشیع صفوی و بازگشت به تشیع صفوی می‌شود، این را بی‌ارتباط با این تغییر آرایش نبینید. تا حد زیادی شبیه همین داستان را در لبنان

۱. اعتراضات ۲۰۱۹-۲۰۲۱ که به ثوره تشرین نیز از آن یاد می‌شود، این اعتراضات که بیشتر از استان‌های جنوبی عراق در جریان بود به عنوان یک اعتراض مدنی معرفی گردید اما نمی‌توان اغراض سیاسی بسیاری از گروه‌ها در آن را نادیده گرفت. اعتراضات که در فضای اقتصادی و اجتماعی شکل گرفته بود از اعتراض به بیکاری و فساد اداری تا دخالت دیگر دولت‌ها به خصوص جمهوری اسلامی را در بر می‌گرفت.



نیز هست، با نزدیکی جدی‌ای که بین حزب عمل باعوامل و دستگاه آقای سیستانی در آنجا دارد شکل می‌گیرد.

باید توجه داشت که مسئله مرتبط با عراق نیست. یک دیدگاه کلی است که در کل جهان تشیع دارد خودش را تثبیت می‌کند. این دیدگاه نه تشیع روشنفکری است و نه تشیع سنتی است. یک تشیع سیاسی با مؤلفه‌های خاص خودش است

این یک جریان است، دو جریان دیگر نیز در صحنه حاضر هستند که باید در مورد آنها نیز موضع‌گیری داشت. این دو جریان مورد نظر تحول‌خواه هستند، به این معنی که نمی‌خواهند نظم جهانی موجود را بپذیرند، اما حداقل بیست سال است که دو مسیر متفاوت را دو مسیر متفاوت را طی می‌کنند. ریشه‌های آن به دهه اول انقلاب برمی‌گردد، اما در دو دهه اخیر این مسئله خیلی تیزتر شده است. باید به یک شاخه آن تحول‌خواه هویتی گفت. به شاخه دیگر آن تشیع تحول‌خواه ایدئولوژیک. فرق این دو چیست؟ تأکید تشیع تحول‌خواه هویتی بر جماعت است، بر خود هویت شیعی است، به عنوان آن عنصر قدرت‌سازی که آن قدر می‌تواند قدرت خلق کند که بتوان نظم جهانی را به برهم زد و در معادلات جهانی خود به عنوان یک قدرت جهانی مطرح کرد و صحنه بین‌الملل را عوض کرد. با تأکید بر همین عنصر هویت! به صورت خلاصه:

شیعه برای تغییر این داستان کافی است، به نیروهای شیعی در منطقه و جهان اسلام اکتفا کنیم، می‌توانیم این پروژه را جلو

## نتیجه این پروژه چه می‌شود؟

در معال نتیجه این پروژه این شده که حداقل در دو دهه اخیر به تدریج طرف معارضه این نیروی سیاسی اهل سنت شده، تازه اهل سنت هویت خواه شده است و از آن طرف نیز در عمل به خاطر این نیز که نمی‌خواهد نظم جهانی را بپذیرد، اساساً با اهل سنت درگیر شده است که بتواند از کیک قدرت آنها بگیرد تا بتواند در نهایت در نظم جهانی جای خودش را عوض کند. لازمه این اتفاق این بوده که فعلاً تا رسیدن به این تعادل جدید که در واقع از کیک قدرت اهل سنت برداشت می‌کند، این است که خودش را در وضعیت نه جنگ نه صلح با غرب نگه دارد و جاهایی نیز با عنوان مشارکت در ائتلاف ضد تروریسم و امثال اینها، یعنی از داستان افغانستان ۲۰۰۱ به این طرف، با عناوینی مثل مشارکت در ضد تروریسم و پررنگ کردن ادبیات ضد تروریسم در عملکرد امنیتی - نظامی جمهوری اسلامی یک چنین روندی را طی کند.

این ایده و نگرش چند پایگاه دارد. اولاً قدرتمندتر از همه حزب‌الله لبنان است. بدون شک آن چیزی که در هسته سخت و تصمیم‌گیر اصلی حزب‌الله لبنان الآن وجود دارد و بالفعل دارد تصمیم می‌گیرد، با آن ادبیات امتی جمهوری اسلامی تفاوت‌ها و زاویه‌های جدی‌ای دارد و این نیز علت‌های روشنی دارد. آن تشیع سیاسی در محیط خشنی مثل جبل عامل شکل گرفته است، در یک وضعیت خشنی که واقعاً اهل سنت همیشه به صورت خطر بالفعل جلوی چشم بودند. حتی در جنگ داخلی لبنان که رژیم آمده تا بیروت را اشغال کرده،

مشاهده می‌شود که یک طرف دعوا اصلاً این است که اصلاً چه طور رژیم آمده، تا اینجا را اشغال کرده است؟ علت این است که یک بخشی از شیعیان نیز با فلسطینی‌ها درگیر هستند و می‌گویند: این فلسطینی‌ها که آمدند تعادل مذهبی اینجا را به هم می‌زنند. یعنی یک لبنانی ایجاد شده بود که تعادل مذهبی‌ای در آن وجود داشت که شیعیان نیز یک بخش جدی از این تعادل مذهبی بودند. این هجوم فلسطینی‌ها به لبنان باعث شده که این تعادل مذهبی از بین برود. لذا جالب است، در کشورهای طوق، یا به قولی در کشورهای حاشیه رژیم سخت‌ترین زندگی را فلسطینی‌ها در لبنان دارند. اردوگاه‌های آنها را؛ برج البراجنه والباقی را نگاه کنید، یعنی واقعاً زندگی وحشتناکی دارند. اصلاً به آنها اجازه خرید خانه و اینها نمی‌دهند. مطلقاً از امکانات شهروندی بهره‌مند نیستند و مسئله یک سال، دو سال، ده سال، بیست سال نیز نیست. یک نسل این طوری زندگی کردند. در این اردوگاه‌های شبه خرابه منعزل از جامعه‌ای که وضعیت اجتماعی خیلی بدی دارد، اعتیاد، همه آسیب‌های اجتماعی به شکل وحشتناکی در این کلونی‌های فلسطینی حضور دارد. تمام اینها با وجود این است که الان جمعیت فلسطینی‌های در لبنان از پانصد هزار نفر تجاوز نمی‌کند. یعنی تمام این هراس نسبت به تغییر دموگرافی لبنانی مال پانصد هزار فلسطینی است. در حالی که وقتی سخن از اردن و فلسطینی‌های ساکن در آن است، از بخش شش میلیونی از کل جمعیت یازده میلیونی صحبت می‌شود

## این نگاه در جایی مثل حزب‌الله لبنان شکل گرفته و به شدت سیستم تصمیم‌گیری در ایران را تحت تاثیر قرار داده

به نظر می‌رسد که هفتاد تا هشتاد درصد دیپلماسی عربی جمهوری اسلامی را حزب‌الله لبنان به واسطه تسلطی که بر مسائل منطقه عربی دارد و شبکه تأثیری که آنجا دارد، شکل داده است. شما کمابیش می‌دانید که حوثی‌ها را قبل از جمهوری اسلامی حزب‌الله لبنان آموزش داده است. خیلی از فصائل عراقی را قبل از اینکه دولت ایران وارد شود، حزب‌الله لبنان ورود کرده است

به همین ترتیب شما یک پدیده دیگری را نیز به اسم «حزبالدعوه» دارید. «حزبالدعوه» نیز یک رکن دیگر این نگاه است. «حزبالدعوه» چه کسانی هستند؟ «حزبالدعوه» در واقع تشکیلاتی است که با شهید صدر شروع شد، به تدریج از خود شهید صدر فاصله گرفت و نهایتاً می‌شود گفت که بدنه اصلی قدرت هم در ظاهر و هم در باطن در عراق الآن عملاً دست این حزب است و مشخصاً شخصی مثل مالکی به خاطر نفوذی که در این تشکیلات دارد، چه نخست‌وزیر باشد، چه نباشد، در تمام معادلات سیاسی کاملاً تعیین‌کننده است.

شما سابقه این حزب را نیز ببینید. این حزب دقیقاً در بستر دیکتاتوری صدام نضج پیدا کرده، عمده این لایه که مخصوصاً الآن در حزب‌الدعوه عراق در قدرت هستند، آن شاخه لندنی اینها هستند که در دوره صدام مهاجر بودند. یک شاخه ایرانی نیز داشت، یک

شاخه سوریه بود و مجموع اینکه به شکل طبیعی، این نسل آنها حداقل از ذهنشان این دیدگاه را نمی‌توانند کنار بگذارند که مسئله ما اهل سنت است. برای همین از نقطه صفر اشغال عراق یکی از مسائل و دوگانگی‌هایی که داشتیم، نسبت گرفتن با همین نیروهای شیعی‌ای بوده که متحد جمهوری اسلامی بودند. دستاورد بسیار بزرگی برای جمهوری اسلامی داشته است. یعنی اینکه شیعه در بغداد حکومت کند، یک حرف خیالی بوده است. سخن از بغداد یعنی تاریخ اهل سنت، نقطه ثقل اهل سنت، تاریخ خلافت اسلامی. اینکه شیعه بیاید، در همچنین نقطه‌ای حکومت تشکیل بدهد و حکومت به دست آن باشد، این قدر چیز وسوسه‌انگیزی است که اصلاً شما هرچقدر آمریکا آمریکا نیز در گوش اینها بخوانید، این اصلاً از مستی این اتفاق نمی‌تواند بیرون بیاید

شما با یک چنین نیرویی مواجه هستید. حزب‌الدعوه نیز فقط در عراق نیست، در لبنان نیز مؤثر است، حتی بخش مهمی از کادر اولیه حزب‌الله لبنان از دل حزب‌الدعوه در آمد و می‌شود گفت که سومین عنصر بسیار مؤثر در این طیف، در داخل ایران است و شما اینها را حول و حوش یک سری از نهادها و یک طبقاتی می‌بینید. یعنی مرزبندی‌های نسبتاً روشنی بین نهادهای مختلف وجود دارد که برخی از نهادها چنین دیدگاهی دارند، از محافل خاصی نیز برخاستند و انتهای نگاه آنها نسبت به این پروژه انقلابی و تحول‌خواهانه خودشان که در واقع می‌خواهد نظم جهانی را به هم بزند، یک ابتدائی بر تشیع و هویت شیعی دارد. به همین دلیل به این‌ها جریان تحول‌خواه

گفته میشود. یعنی این تحول را مبتنی بر هویت و عنصر هویت می‌خواهد بنا کند.

آن جریان سوم چیست؟ وقتی ایدئولوژی را در برابر هویت قرار می‌دهید، تمایزاتی ظاهر می‌شود. هویت یک امر بسته است. شما هویتتان را انتخاب نمی‌کنید. قاعدتاً شما شیعه به دنیا می‌آیید و شیعه می‌میرید. شما قاعدتاً فارس به دنیا می‌آیید و فارس نیز از دنیا می‌روید. شما قاعدتاً از یک خانواده خاصی به دنیا می‌آیید، یعنی معمولاً عناصر هویتی عناصر انتخابی نیستند. در طول زمان تغییرات و دینامیسم‌هایی در آنها اتفاق می‌افتد، بعضی هویت‌ها به هم نزدیک می‌شوند، بعضی‌ها دور می‌شوند، اما هویت ذاتاً عنصر بسته‌ای است. تنها راهی که مثلاً شیعه یک هویتی برای گسترش خودش به شکل طبیعی می‌تواند فکر کند، مثلاً تبلیغ شیعه است. اگر تازه بخواهد که به تبلیغ فکر کند. زیرا اساساً در این مدلی که از سخن به میان آمد، تبلیغ و اینها یک موضوع ثانویه‌ای است. یک نظم قدرت و نحوه تغییر آن مورد نظر است و این نگاه که اصلاً آرایش قدرت عوض شود، آن آرایش هویتی نیز خودش خودش را عوض می‌کند، اما نه ضرورتاً با انتخاب، با تغییر در معادلات قدرت

اما تحول ایدئولوژیک درباره چه حرف می‌زند؟ درباره خود ساختار قدرت حرف می‌زند. درباره یک سری از مفاهیمی حرف می‌زند که قابل انتخاب هستند، قابل مباحثه هستند. تصمیم گرفته می‌شود که جمهوری خواه باشد یا سلطنت طلب. دموکرات باشد، یا اقتدارگرا. استقلال طلب باشد، یا به دنبال مثلاً یک نظم سیاسی

خیلی وابسته و متحالف با دیگران. اینها یک سری تصمیم است. ایدئولوژی یعنی تصمیمی وجود دارد، خروجی این است که یک مباحثات زنده‌ای در متن جامعه و نخبگان شکل می‌گیرد و یک سری گروه‌هایی تصمیم می‌گیرند که ما جزو این گروه هستیم. بر اساس این تصمیم و اراده‌شان نیروی سیاسی آن پدید می‌آید و آن نیروی سیاسی وارد مبارزه می‌شود، احیاناً می‌جنگد، مبارزه انتخاباتی می‌کند و قس علی هذا.

رویکرد ایدئولوژیک نیز غالباً ویژگی نیروهای شهری است. غالباً ویژگی طبقه متوسط است و این اتفاقی است که به همین دلیل یعنی، بخش عمده‌ای از بدنه این نیروها، یعنی نیروهایی که از آنها به تشیع ایدئولوژیک، یا تشیع تحول‌خواه ایدئولوژیک یاد می‌شود، همین اطراف هستند. یعنی در فضاهای شهری، در بدنه انقلابی‌ها، در فضاهای کلان‌شهرها، همین ایده‌آل‌ها و دیدگاه‌هایی که در فضای انقلابی، همین بحث‌های امتی و امثال اینها که نضج گرفته، اینها در همچنین فضایی می‌تواند در واقع به نیروی سیاسی تبدیل شود. فرضاً برای یک بچه هیئتی پایین شهری یا مثلاً یک نیروی هویتی در خارج از فضای پیچیده شهری اینها کم‌رنگ‌تر است. طبعاً، نمی‌شود مطلق آن را گفت، اما به شکل طبیعی گرایش ایدئولوژیک مختص نیروهای شهری است

از ابتدای انقلاب یک چنین نیرویی وجود داشته‌است که نیروی مرکزی شکل‌دهنده به انقلاب و آن نیرویی که بقیه را از مستضعف و غیر مستضعف و بازار و امثال اینها وارد پروسه انقلاب کرد، همین

نیروی طبقه متوسط مذهبی‌ای بود که در تهران و کلان‌شهرهای دیگر ایده انقلاب را جذب کرد. ایده انقلاب را به عنوان یک ایدئولوژی پیش برد. خود انقلاب مفهوم ایدئولوژی است. یعنی شما تغییر را می‌توانید انقلابی انجام بدهید، یا تدریجی. انتخاب انقلاب یک انتخاب کاملاً ایدئولوژیک است و در یک گفت‌وگویی شکل گرفته است.

حالا مسئله چیست؟ مسئله اینجاست که این سه نیرو، سه جریان هستند و اتفاقی نیز که اینها را در واقع به قدرت و نهادهای قدرت دارد نسبت می‌دهد، یک اتفاق صریح و سیاسی نیست. یعنی همه این حرف‌ها و بحث‌ها در یک سری محافل به قدرت تبدیل می‌شود. همه این گفت‌وگوها و چالش‌های بین این نیروهایی که به آن پرداخته شد، پشت درهای بسته دارد شکل می‌گیرد. اینها به یک نیروی سیاسی‌ای تبدیل نشدند که در واقع مشخصاً حرف خودشان را می‌آیند، عرضه می‌کنند و آن به یک بدنه اجتماعی تبدیل می‌شود که می‌داند که دنبال چیست، صرفاً در مکانیسم‌های وفاداری نیست که مثلاً از آنجا که شخص در این فضا افتاد، وسط این فضا پرت شد مجبور است همین مسیر را طی می‌کند. آن یک خطایی را عرضه می‌کند و به حسب شرایط و رقابتی که پدید می‌آید و شرایطی که از بیرون خودش را در این صحنه انعکاس می‌دهد، در آن رقابت توازن این نیروها عوض می‌شود، در واقع یکی تقویت می‌شود، آن یکی ضعیف می‌شود. مسئله‌ای که مهم جلوه می‌کند، همین است.



## چه زمانی وارد جنگ شویم؟

در مورد فلسطین و ارتباط آن با ایران یک مسئله واقعی داریم، فرضاً وارد جنگ شدیم. چه اتفاقی خواهد افتاد؟ اتفاقی که می‌افتد، این است که یا شما پیروز این جنگ هستید یا شکست خورده، به فرض که شما پیروز این جنگ هستید و نهایتاً دولت این رژیم سقوط کرده، شما یک سرزمینی دارید، یک جمعیتی که می‌خواهد برگردد. شما هزینه آزادی این سرزمین را دادید، اما آن جمعیتی که در وضعیت کنونی برای بازگشتش به دنبال راه‌کارهایی از قبیل فراندوم هستید، هنوز نسبت ارگانیکی با شما ندارند.

پیوندی با این نسبت که جمهوری اسلامی به عنوان نیروی آزادی‌بخش اصلی، به عنوان نیرویی که اصلی‌ترین هزینه و سرمایه را برای محقق شدن این آرمان وسط گذاشته است، ندارد

وقتی تصمیم‌گیر می‌خواهد به این فکر کند که من می‌خواهم وارد شوم، یک جنگ تمام عیار، بالأخره جنگ که بالا بگیرد، یکی آن یکی را باید حذف کند. یا باید خیلی فرسایشی شود، مثل وضعیتی که بین ایران و صدام شکل گرفت، به یک نقطه‌ای رسیدند که یکی باید آن یکی را حذف کند. این قدر می‌زنیم تا خسته شویم، مگر اینکه خسته شویم و کنار بکشیم، و الا معمولاً جنگی که در واقع طرفین موجودیت همدیگر را تهدید می‌کنند، بدون اینکه واقعاً دو طرف را فرسوده کند، کسی از خارج ضرورتاً نمی‌تواند به راحتی بیاید، اینها را از همدیگر جدا کند.

حالا مسئله اینجاست که شما یک چنین هزینه‌ای را دادید و برای فلسطینی‌ها دولت رؤیایی‌شان را خلق کردید، آیا این دولت به نفع تو است؟ هیچ معلوم نیست.

طرف دیگر آن؛ فرض کنیم که این جنگ به شکست شما منتهی می‌شود، حتی نه به این معنی که حتی دولت در ایران فرضاً ساقط شود، زیرا حداقل رژیم شاید در این مورد نتواند فکر کند، حداقل به این منتهی شود که حزب‌الله لبنان ساقط شود، حماس ساقط شود، سرزمین بیشتری از دست برود و از این صحبت‌ها. اتفاقی که خواهد افتاد، چیست؟ یک محور مقاومت ضعیف شده. این محور مقاومت یک طرفش رژیم و آمریکا و غرب است. طرف دیگر آن همین نیروهای سیاسی‌ای است که بیست سال است که شما با آنها در جنگ هستید. همین‌هایی که آنها را از بغداد بیرون کردید، همین‌هایی که آنها را از دمشق بیرون کردید، همین‌هایی که آنها را از بیروت بیرون کردید، همین‌هایی که آنها را از حلب بیرون کردید و اینها مترصد هستند و خیلی هم تشویق به جنگ می‌کنند. آنها با تفسیر اتفاقات سوریه، حزب‌الله لبنان و بیان خط قرمزها و روایت صحنه و آراستن آن مدام گوش‌زد می‌کنند که صحنه فراهم است پس کجاست عمل؟

شما با این سؤال مواجه هستید که نه فلسطینی‌هایی که شما برای آنها می‌جنگید، نه نیروها و دولت‌هایی که به شکل هویتی از شما به فلسطینی‌ها، یا به خاطر مذهب، یا به خاطر جغرافیا، یا به خاطر زبان نزدیک‌تر هستند، اینها یک دهم تو سرمایه پای این

داستان نیاوردند و طبیعتاً اگر جنگی شود، این نیروی تو است که فرسایش پیدا می‌کند و دقیقاً ته ذهن آنها این است که همان بلایی که ایران سر اشغال عراق، در واقع سر رژیم بعث آورد، همان اتفاق را باید با تهران تکرار کنیم.

یعنی ایران خودش را وارد یک جنگ بزرگ کند، با یک قدرت جهانی وارد جنگ شود، این محور ضعیف شود، ما نیز مترصد بیرون بایستیم تا وقتی اینها همدیگر را ضعیف کردند، بتوانیم خلأ قدرتی را که ایجاد شده، به نفع خودمان مصادره کنیم. اگر بخواهم عرائضم را جمع‌بندی کنم، سه محور عرض بنده داشت :

۱. توجه به اینکه مسئله فلسطین از بعد جمعیتی و مردمی عمدتاً متمرکز در فلسطینیان خارج است و رکن آن فلسطینیان داخل اردن هستند .

۲. لایه شیعی حاضر در جریان مقاومت منطقه در عمل سه نگاه دارد و تنها یک نگاه از این سه جریان می‌تواند در نهایت دیدگاه اثباتی و ایجادیی نسبت به آینده فلسطین به نحوی که خود فلسطینیان در آن آینده نقش فعال و جدی داشته باشند، ایجاد کند. برای اینکه این جریان بتواند آن نقش را ایفا کند و آن آینده را پدید آورد باید سیاسی شود و از جریان‌های محفلی به جریان عمومی و رقابت سیاسی عمومی تبدیل شود و اراده جمعی را نمایندگی کند و این اراده جمعی با به جای آنکه با یک ائتلاف امنیتی تعامل کند بایستی با اراده‌ای که می‌خواهد فلسطینیان را نمایندگی کند وارد ائتلاف سیاسی شود

۳. وضعیت ما به عنوان مؤلفه شیعی حاضر در مقاومت در قبال مولفه سنی بالفعل یا بالقوه حاضر در نیروهای مقاومت ضد اشغال‌گری و ضد حضور نیروهای غربی منطقه‌ای و اسرائیل، در کمین نشستگی خواهد بود و نه تنها امکان ائتلاف وجود نخواهد داشت، بلکه وجود طرفین یکی از عللی خواهد بود که دست بردن به ماشه را برای هر دو طرف دشوارتر خواهد کرد.

### جنش دانشجویی و مسئله مهمی به نام فلسطین

این سه مقدمه وقتی در کنار هم قرار می‌گیرند چه مسئولیتی برای جنبش دانشجویی و جنبش‌های جوانان که همیشه رکن عرصه‌های تحول‌ساز تاریخی هستند ایجاد می‌کند؟

مهم‌ترین مسئولیت ما و اساساً کاری که می‌توانیم برای حل اثباتی مسئله فلسطین انجام دهیم این است که بتوانیم مسئله فلسطین را «سیاسی» کنیم

مانند مسئله هسته‌ای که سیاسی شد و موضوع رقابت عمومی در سطح داخلی قرار گرفت. در حالی که به اعتقاد من بسیار کم‌تر از مسئله فلسطین قابلیت سیاسی شدن داشت. چرا؟ چون اساساً نیرویی که اراده داشت با ایده برجام وارد سیاست شود، توان این را نداشت که به‌فرض موفقیت در داخل کشور با یک نیروی سیاسی در جهان غرب وارد مناسبات شود و برجام را تبدیل به موضوع سیاست در غرب کند. اکنون هم توان این وجود ندارد که با سیاسی کردن مسئله برجام در ایران، یک شریک سیاسی قابل اعتماد در آن طرف

میز پدید آورد. اما در مسئله فلسطین این‌گونه نیست؛ ما در مورد بازیگرانی سخن می‌گوییم که قد و قواره و موقعیت ویژه‌ای نسبت به پرونده برجام دارد. قابلیت نسبت‌گیری متوازن وجود دارد. لذا سیاسی شدن مسئله فلسطین باید بتواند منتهی به این شود که در منطقه به واسطه این پیشگام‌شدن‌مان شرکای سیاسی پیدا کنیم. و با طرفین سیاسی حاضر در منطقه وارد شکل‌دهی ائتلافی شویم

ملاحظه مهمی که در خصوص سیاسی شدن مسئله فلسطین باید داشت، این است که اساساً سیاست قدرتمند است چون ریسک را می‌پذیرد. شما وقتی از سیاسی شدن مسئله فلسطین سخن می‌گویید یعنی آن را در چارچوب سه‌گانه‌ای که از آن سخن به میان آمد می‌گذارید مخصوصاً طرف شیعی

سیاسی کردن مسئله فلسطین یعنی ما ایده‌مان را برای حل اثباتی و ایجابی مسئله فلسطین در معرض شکست هم قرار می‌دهیم. یعنی آمادگی این را در خودمان ایجاد می‌کنیم که در یک رقابت مشروع و عمومی ایده خود را برای منسجم کردن فلسطینیان حول یک هویت سیاسی و آماده کردن آنان برای پرداخت هزینه جهت بازگشت به سرزمین‌هایشان را در معرض عموم می‌گذاریم.

با گارد سیاسی وارد می‌شویم و نه گارد امنیتی و سیاستی و لایه‌های بسته. در لایه سیاسی یک ایده سیاسی می‌پذیرد که ممکن است شکست بخورد و معنای این شکست می‌تواند تثبیت الگوهای بدیلی باشد که روبه‌روی ماست. پس در لایه شیعی این شکست می‌تواند هزینه سنگینی در مقایسه با همه‌ی ایده‌های امتحان شدن پس از

انقلاب اسلامی در نسبت‌گیری با مسئله فلسطین و اشغال‌گری در منطقه باشد. ائتلاف کنونی مسئله را در تعلیق نگه داشته است و با سیاسی نکردن موضوع امکان رفت و برگشت و باز ماندن مسئله را فراهم کرده است. اما وقتی مسئله سیاسی شد و فضا برای پیروزی یا شکست مهیا شد، بازگشت‌پذیری به سادگی نیست چون اراده‌ها شکل گرفته و شما مجبور هستید تسلیم اراده‌ای شوید که غلبه پیدا کرده است.

پس در مقام جمع‌بندی باید عرض کنم

تنها یک چیز می‌تواند آن قدر قدرتمند باشد که  
راه‌حل ایجابی اثباتی برای فلسطین تصویر سازد و برای  
آن عملیات طراحی کند؛ اراده سیاسی.

و این اراده سیاسی با پذیرش ریسک شکست پدید خواهد آمد. پذیرفتن منازعه سیاسی یعنی بپذیریم این منازعه یک منازعه مقدس نیست و رقابت ما با ایده بیت‌سیستانی یا ایده تشیع جبل‌عاملی، رقابت بین ایده‌های مقدس نیست. ممکن است هر کدام این‌ها شکست بخورد و ما تسلیم اراده‌ای شویم که می‌تواند قدرتمندتر ظاهر شود. شکل‌گیری یک اراده قدرتمند منبته بر یکی از ایده‌ها قطعاً بهتر از تردیدی است که با پی‌گرفتن این ایده و بدون فیصله دادن به نگاه‌های واگرا پیش ببریم. لذا سیاسی کردن موضوع فلسطین ریسک بالایی دارد و به همان اندازه اتفاق پر قدرتی نیز است و می‌تواند صحنه را تغییر دهد. این تغییر صحنه عمده‌تاً از نیروی‌هایی برمی‌آید که متضررند از وضع موجود و آماده پذیرش هر هزینه‌ای

به خویش اند. باید بپذیریم این نیروها در بطن ساختار قدرت نیستند و در حاشیه ساختار قدرتنند. لذا جنبش دانشجویی در این مقام اهمیت دارد و نیروهایی که مسئله فلسطین دارند اما در ساخت اصلی قدرت حضور ندارند باید مسئله فلسطین را سیاسی کنند

